

## حسین خلیلی

### چوب متروک

قلبی که در شکنج خون پوسید  
مشق مکاشفه در گلو بود  
محافظان حافظه از شک  
وقتی که می گریختند

از آن همه صبحانه ای متلاشی ماند  
-ثانیه ای حل شده در تو-  
و تو در ازدحام خواب  
صدائی نشنیدی

دور  
- آن عبور! -

دست خالی  
کشیده ی ناخن به کوه  
امید را تحمل تیشه  
بر دار می کند

دست چوبه بر سر  
که ریشه هاش می دود  
بر پشت  
بر تن  
و کاری از  
ناخن های مویه نمی آید

ما  
دروغ یک نفر بودیم  
حلقوم حادثه ای تسلیم تیغ  
و حکایت تن  
با مرگی دوباره با من بود  
که تکه تکه ام می کرد.

آن عبور آ  
ابروی ثانیه در ظهر پیچید  
و یال های مادیان پریشانم کرد  
صداهای درهم آمدند و  
تو با من نبوده ای